

## «قیام حسینی در برابر جاهلیت اولی؛ قیام خمینی در برابر جاهلیت مُدرن»

### مبحث ششم

وجود مقدس حضرت صدیقه طاهره (س) بعد از ماجرای احراق البیت در بستر بودند که جمعی از زنان مدینه به محضرشان شرفیاب شدند. از جمله بیانات ارزشمند ایشان خطاب به آنها این است که: اگر مردم ولایت امیرالمومنین (ع) را بپذیرفته بودند چه برکاتی بر آن ها نازل می شد. «لسار به سیراً سُجها لایکتب خُشاشه و لا یگلّ ساحره و لایملّ راکبه...» با نرمی و ملایمت آنها را به سمت جاده حق سیر می داد بدون اینکه آزاری برای مردم پیش آید و بدون اینکه مرکبشان خسته شود و بدون اینکه راکب آن ملول و خسته شود. آنها را بر سر چشمه زلالی می بُرد که از آب مملو بود و همه را سیراب می کرد. اگر مردم ولایت او را می پذیرفتند، همه را در امور دین و دنیا سیراب می کرد. سپس به این آیه استناد کردند: «ولو أن اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الأرض» ائمه معصومین با توجه به علم الهی از حوادث آینده مطلع بودند لذا از لفظ «لو» که برای امور کم احتمال است استفاده می کنند و می فرمایند: اگر مردم به خدای متعال و ولی الهی ایمان می آوردند و از پیروی ولی طاغوت تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین بر آنها نازل می شد. همه نعمت ها به همه مردم می رسید.

امروزه بشر برای رسیدن به محصولات بهتر کشاورزی، چقدر زحمات و تحقیقات و محاسبات نسبت به خاک و آب و بذر و... بر خود تحمیل می کند تا بهره وری آنها را افزایش دهد! چند هزار ساعت نفر کار صرف پروژه های عظیم شان می کنند و در این میان چه مظالمی بر بشر روا داشته می شود تا بتوانند از بخشی از ظرفیت های طبیعت استفاده کنند! اما اگر ولایت امیرالمومنین (ع) - به معنای ادامه تحقق مأموریت های نبی اکرم (ص) - پذیرفته می شد «تمام نیازهای مادی و معنوی بشر» بدون آن همه ریاضات و زحمات تامین می شد؛ امری که «تمدن ها» متکفل آن می باشند. یعنی مدعیان تمدن ها می گویند ما تمام نیازهای مادی و معنوی شما را برآورده می کنیم. لذا بعد از تشریح اولین مأموریت اصلی نبی اکرم (ص) که «برچیدن بت پرستی جلی از روی کره زمین» بود، مأموریت بعدی ایشان بعد از تحقق «امت الهی» و تحقق «حکومت الهی»، تشریح «تمدن الهی» بود. «تبیاناً لکل شی» بدین معناست که تمام نیازهای مادی و معنوی بشریت در قرآن و علم اهل بیت (ع) قرار گرفته است. لذا طبق روایت جناب قطب راوندی در «الخراج»، حضرت سیدالشهداء قبل از روز عاشورا به اصحاب خود فرمودند: «من اولین نفری هستم که در عالم رجعت به این دنیا باز خواهد گشت و هند و روم - که ظاهراً کنایه از شرق و غرب جهان است - به دست اسلام فتح خواهد شد و هیچ مبتلا به بلایی باقی نمی ماند مگر اینکه خدای متعال بلایش را به برکت ما از او رفع می کند.» لذا عالم رجعت، عالمی است که بشریت بعد از هزاران سال حاضر شده است ولایت اولیای الهی را

بپذیرد. امروزه بشریت چقدر ریاضت و زحمات و تحقیقات و... بر خود متحمل می شود تا انواع بیماری های روحی و ذهنی و جسمی را درمان کند!! چقدر بیمارستان و دارو و... ساخته می شود تا مردم را درمان کنند!!<sup>۱</sup>

حضرت (ع) در ادامه می فرمایند: برکت به گونه ای از آسمان نازل می شود که شاخه های درختان از کثرت میوه، نزدیک است که شکسته شود؛ میوه های تابستانی در زمستان خورده خواهد شد و بالعکس! و در ادامه به آیه ای استناد می کنند که مادر گرامیشان استناد کرده بودند: «ولو أن اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الأرض». سپس فرمودند: خداوند هدیه هایی به شیعیان ما اهل بیت اعطاء می کند که هیچ چیزی روی زمین بر آنها پوشیده نمی ماند تا این حد که وقتی شیعیان می خواهند از حال خانواده خود مطلع شوند بوسیله علم الهی بدون جابجاشدن، بر احوال آنها آگاه می شوند. امروزه برای کسب اطلاع و ایجاد ارتباط در نقاط مختلف و دوردست از تلفن و موبایل و اینترنت و... استفاده می کنید. حکومت ها و دانشمندان چه هزینه ها و وقت ها و ریاضت هایی صرف کردند تا زیرساخت این وسائل (ماهواره و کابل ها و فیبر نوری و...) را برای مردم جهان مهیا کنند! برای تعمیر و ارتقاء آنها چه هزینه هایی صرف می کنند! اما در عالم رجعت به برکت ولایت ائمه اطهار (ع) و از طریق علم الهی، تمام نیازهای مادی و معنوی بشر بدون کمترین زحمت و ریاضت برطرف خواهد شد. در روایات هست که هنگام ایراد خطبه ای توسط امیرالمومنین، فرزند یکی از علمای اهل سنت از پدرش سوال می کند که چرا علی بن ابی طالب (ع) پیراهن خود را تکان می دهد؟ آیا از شدت گرما چنین می کند؟ پدرش در پاسخ می گوید: «خیر! به برکت دعای نبی اکرم (ص)، گرما و سرما در علی اثر نمی گذارد بلکه او به خاطر زهدی که دارد تنها یک پیراهن دارد که آن را شسته اما هنوز رطوبت آن برطرف نشده و با این کار می خواهد آن را خشک کند.» امروزه بشر برای سرمایش و گرمایش منازل و ساختمان ها و ماشین ها و... چه هزینه ها و زحمات و تحقیقات و نیروی انسانی و تکنولوژی (بخاری و پکیج و لوله کشی گاز و برق و نیروگاه ها و...) دست و پا کرده است تا سرما و گرما او را اذیت نکند! اگر مردم ولایت اهل بیت (ع) را می پذیرفتند یکی از میلیون ها برکات آن، استحکام در برابر سرما و گرما بود و بشریت به هیچ یک از این زحمات و هزینه ها نیاز نداشت. بعضاً مشاهده می شود که برخی، مومنین را در برابر دستاوردها و تکنولوژی کفار تحقیر می کنند که ببینید آنها به چه ابزاری دست پیدا کردند! این نگاه ناشی از عدم دقت در موضوع مأموریت نبی اکرم (ص) و اهل بیت ایشان (ع) و تشریح تمدن الهی و تامین همه نیازهای بشر در صورت تولی به ولایت اولیاء الله است. به همین دلیل است که جناب سلمان، با دست خود ظرف غذایی را که روی آتش بود، هم می زند بدون آنکه حرارت آن دستش را بسوزاند!

در نتیجه، مأموریت بعدی پیامبر (ص) بعد از «برچیدن کفر جلی»، «تشریح تمدن الهی» بود که علم آن در قرآن کریم و بر قلب نبی اکرم (ص) نازل شد؛ ولی همزمان خدای متعال به پیامبرش خبر داد که به دلیل غصب ولایت جانشینان بعد از او، «تحقق تمدن الهی» تا زمان ظهور حضرت ولی عصر (عج) به تاخیر خواهد افتاد! در مبحث قبلی بیان شد که اشتباه بزرگی

---

۱. این مطلب فارغ از ملاحظه علل ایجاد بیماری هاست؛ که اگر به روایات در این باره رجوع شود روشن می شود که اساساً بیماری ها و دردها و آفت های کشاورزی و... همگی به دلیل گناهان بشری و اعراض از ولایت الهی بوجود آمده اند.

است که گمان شود دستگاه نفاق یک شبه پدید آمد و ولایت را غصب کرد! ایجاد نطفه نفاق در همان زمان حیات پیامبر اکرم (ص) از طریق جذب تمایلات عمومی به سمت خود و زد و بندها با روسای قبایل توسط ائمه نفاق انجام می گیرد. نمونه آن شهادت یکی از دختران پیامبر (ص) توسط یکی از منافقین بر اثر ضرب و شتم و عدم واکنشی از سوی مردم در برابر این جنایت بود! حداقل مطلب این است که دختر رئیس جامعه اسلامی — نه پیامبر خدا — کشته شده است! علاوه بر اینکه هیچ واکنشی دیده نشد، قاتل در تشییع جنازه او شرکت کرد، در این لحظه پیامبر (ص) فرمود کسی که قاتل او بود برگردد، در غیر این صورت، او را معرفی می کنم! بعد از سه بار تکرار این جمله از سوی پیامبر (ص)، قاتل دست بر دل خود گذاشت و گفت دل درد گرفتم و می خواهم برگردم!

نمونه دیگر، خیانت‌هایی بود که توسط برخی صحابه در جنگ نسبت به فرمان پیامبر انجام شد و پیامبر آنها را خائن نامید ولی هیچ واکنشی از سوی مردم دیده نشد! در حالی که خیانت کوچک‌تر از آن از جانب یکی از صحابه، منجر به ماجرای ستون توبه می شود! علی رغم ایجاد فتنه‌ای به این عظمت از سوی ائمه نفاق، امیرالمومنین (ع) بعد از غصب خلافت توسط آنها، چه مأموریتی را عهده دار شد؟

برای پاسخ به این سوال، می توان به آیه شریفه: «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین» توجه کرد که از پیامبر می خواهد می فرماید با کفار و منافقین جهاد کند. از سوی دیگر روشن است که پیامبر (ص)، با منافقین جنگ نکرد. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ذیل این آیه شریفه می فرماید: مقصود خدای متعال از آیه شریفه، «یا ایها النبی جاهد الکفار بالمنافقین» است. یعنی بوسیله منافقین با کفار جهاد کن! قبلا بیان شد نبی اکرم (ص) به کمک امیرالمومنین (ع) به نحوی فرهنگ جهاد با کفار را در جامعه اسلامی نهادینه کرده بود که منافقین علی رغم «شدت در دنیاپرستی» شان، مجبور شدند جهاد با کفار را ادامه دهند آن هم در حدی که دو امپراطوری بزرگ روم و ایران را که ابرقدرتهای جهان بودند، فروپاشیدند! یعنی امیرالمومنین (ع) با تحمل و صبر خود، میان سه دستگاه «کفر و نفاق و ایمان» توازن قدرت را به نحوی برقرار کردند تا آرمان‌های نبی اکرم محقق شود. یعنی از حق خودشان چشم پوشیدند تا منافقین مجبور شوند برای از دست رفتن خلافت غصب شده، با کفار جهاد کنند و بت پرستی را از روی زمین نابود کنند و امنیت را برای اسلام و مسلمین تامین نمایند. این همان امنیت است که برای یهودیان و مسیحیان تامین نشد! چرا که منافقین در امت موسوی و عیسوی، طوری جامعه الهی آن زمان را منحرف کردند که از شدت ضعف درونی، تحت سلطه کفار قرار گرفتند.

لذا عظمت فعل امیرالمومنین از این روند روشن می شود که بعد از شهادت همسر گرامیشان به آن وضع ناگوار، حضور خود را در جامعه نفاق با انواع موضع‌گیری‌ها و مشورت‌ها ادامه می دهند تا فروپاشی کفر و تامین امنیت برای کلمه توحید را بر منافقین تحمیل کنند. از این رو وقتی خلیفه دوم قصد شرکت در جنگ نهاوند را داشت، امیرالمومنین (ع) به او مشورت می دهند که تو در جنگ شرکت نکن! اگر بر خلیفه مسلمین ضربه‌ای وارد شود کفار مسلط خواهند شد. به این صورت معنای صحیح این جمله که «امیرالمومنین برای حفظ اصل اسلام سکوت کرد» روشن می شود چون ممکن است گفته شود که بر اساس معارف اهل بیت، اصل اسلام همان ولایت و امامت است که آن هم غصب شد. پس چرا امیرالمومنین سکوت کرد؟! پاسخ آن است که امیرالمومنین به علم الهی و نبوی می دانست که مردم ولایت ایشان را نمی پذیرند و اصل اسلام به این معنا

محقق نمی‌شود بلکه اصل اسلام در شرایط امیرالمومنین، ادامه فرهنگ کفرستیزی و تحقق آرمان بعثت و آرمان همه انبیا مبنی بر تأمین امنیت برای کلمه توحید و نبوت و محو بت پرستی و کفر جلی بود و از آنجا که منافقین مجبور شده بودند که این راه را از طریق جهاد با کفر - و لو با نیت حفظ حکومت خود - ادامه دهند، حضرت علی سکوت کرد و قیام نکرد تا آنان این مهم را محقق کنند. یعنی اراده الهی بر این قرار گرفته که پس از ۶۸۰۰ سال غلبه کفار بر جهان، دین الهی وارد معادلات قدرت جهانی شود و بشریت - و لو با تکیه به ادبیات نفاق - توحید و نبوت را به رسمیت بشناسد.

پس می‌توان گفت تکیه امیرالمومنین (ع) نسبت به «دستگاه نفاق» و عدم قیام برای بازپس‌گیری حق خود، از یک سو به دلیل عدم همراهی مردم نسبت به ولایت و از سوی دیگر، به دلیل فعالیت منافقین در جهت آرمان بعثت یعنی «از میان برداشتن کفر جلی از روی کره زمین» بود. یعنی امیرالمومنین با مدیریتی در توازن بین سه نظام انجام دادند، موفق شدند دستگاه کفر را توسط دستگاه نفاق از بین ببرند و همزمان دستگاه ایمان و ولایت را از نابودی نجات دهند که این رفتار به علم بسیار پیچیده‌ای نیازمند است. زیرا باید نسبت به «ظرفیت دستگاه کفر» و «ظرفیت دستگاه نفاق» و «ظرفیت دستگاه ایمان» علم داشت تا در توازن قدرت میان آنها، اراده خدای متعال را در عالم جریان داد. به همین دلیل است که پس از بعثت نبی اکرم، شکل آیات و معجزات الهی تغییر کرده و اگر انبیاء گذشته به همراه آیات الهی (ناقه صالح و عصای موسی و دم عیسوی و...) مبعوث می‌شدند تا بر مردم اتمام حجت کنند، این نفس نفیس اهل بیت (ع) و موضع‌گیری‌های اجتماعی و تاریخی آنان در مدیریت دستگاه کفر و نفاق و ایمان است که با مردم اتمام حجت می‌کند و معجزه الهی است. یعنی علی بن ابی طالب که در اوج تنهایی و فشار از سوی تمام جامعه قرار گرفته است، چطور معادلات را سازماندهی می‌کند که منافقین مجبور به جهاد با کفار شوند! لذا ذیل اکثر آیات قرآن که از عبارت «آیه» استفاده شده است، حضرات معصومین (ع) می‌فرمایند: آیات الهی ما هستیم! شخصی که آن طور همسرش را به شهادت رساندند و او را در انزوای کامل قرار دادند و او را به تفرقه میان مسلمین متهم کردند، چه رفتار و موضع‌گیری در برابر آنها دارد که بعد از گذشت ۲۵ سال از خانه نشینی او، همان مردم مبتلا به نفاق، حول او جمع می‌شوند. امیرالمومنین نیز در اوج کراهت و عدم تمایل نسبت به خواست آنها، به خاطر هدایت همین مردم خو گرفته به نفاق، حکومت را قبول می‌کنند. لذا در زیارات به ایشان عرض می‌کنیم: «مولای! انت الحجة البالغة فلا تناقضت افعالک و لا تقلبت احوالک و لا اختلفت اقوالک». لذا در تناظر با همین آیات است که در روایات آمده: روح القدس از خصوصیات اهل بیت (ع) است که انبیاء گذشته نداشتند. یعنی اگر انبیاء گذشته برای انجام ماموریت‌های خود به علم الهی از طریق نزول حضرت جبرائیل (ع) محتاج بودند، ائمه اطهار (ع) با استقرار روح القدس در قلب مقدس‌شان، دائماً از علم الهی بهره‌مند بودند!

در واقع توجه به پیچیدگی مدیریت «سه دستگاه کفر و نفاق و ایمان در تمام تاریخ» است که ضرورت اعطاء ۷۲ حرف از ۷۳ حرف اسم اعظم الهی - که در روایات به آن تصریح شده - را به ائمه اطهار (ع) روشن می‌کند، نه اینکه علم آنها منحصر در احکام فقهی فردی چون نماز و روزه و حج و... باشد! به همین دلیل است که در حساس‌ترین حوادث تاریخ که از ائمه اطهار (ع) در مورد موضع‌گیری‌هایشان سوال می‌شود، آنها تماماً به آیات قرآن استناد می‌کنند؛ چرا که در قرآن کریم، احکام «امت و حکومت و تمدن» وجود دارد. أشعث بن قیس از حضرت (ع) سوال طعن آمیز کرد که تو از زمانی که خلیفه شدی دائماً

می‌گویی من مظلوم بودم، من مظلوم بودم! تو که چنان شمشیر داشتی با آنها برخورد می‌کردی! امیرالمومنین (ع) عمل خود را به این آیه قرآن مستند کرد: «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْمِي!» چون وقتی حضرت موسی (ع) هارون را توبیخ کرد که «چرا در برابر گوساله پرستی موضع نگرفتی؟» در جواب گفت: «من ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی!» پس «احکام تفرقه» و «احکام وحدت کلمه» در قرآن است و علوم اصلی ائمه اطهار (ع) ناظر به این امور است. نمونه دیگر از در بیان شریف امام صادق (ع) است که می‌فرمایند: «ألم تری إلى الذين قيل لهم كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»، در شأن امام حسن مجتبی (ع) نازل شده است که صلح را بر اساس این آیه مستند قبول کردند. یا وقتی از امام رضا (ع) سوال می‌کنند که چرا ولیعهدی مأمون را پذیرفتی؟ در پاسخ به آیه «إجعلنی علی خزائن الأرض إنی حفیظ علیم» استناد می‌کنند و می‌فرمایند: «یوسف (ع) خودش به پادشاه کافر پیشنهاد وزارت داد ولی حاکم دولت اسلامی، من را مجبور به این کار کرد! پس حجت من اقوی است.» اساساً تأویل و تحریفی هم که نسبت به قرآن کریم انجام شد، تحریف احکام «امت و حکومت و تمدن» بود و تحریف و بدعت در احکام عبادات در درجات پایین‌تری از اهمیت قرار دارد. همان‌طور که در برخی روایات از قول نبی اکرم به صحابه نقل شده که «اولین چیزی که از دین خود نقض می‌کنید، ولایت است و آخرین چیزی که نقض می‌کنید، نماز است». لذا منافقین در احکام وحدت کلمه و جامعه اسلامی تأویل کردند و آن را به جماعت مسلمین منتسب کردند در حالی که جماعت مسلمین در صورتی که از اراده الهی تبعیت کند، ارزشمند خواهد بود. احکام حکومت و تعیین حاکم را بر اساس شورا و نظر اهل حل و عقد و روسای قبائل بنیان گذاشتند در حالی که این امر منوط به نص نبوی بود. احکام تمدن الهی را واژگونه کردند و روابط تمدنی در ایران و روم را وارد جامعه اسلامی کردند و روشی از ظواهر مذهب بر آن کشیدند.

بعضاً ما گمان می‌کنیم قرآن فقط همین وجود کتبی آن است، در حالی که حقیقت قرآن آن چیزی است که بر قلب نبی اکرم (ص) نازل شده است! قرآن بر قلبی نازل شده است که ۷۲ حرف از ۷۳ حرف اسم اعظم الهی به او داده شده است و پیچیدگی علم قرآن به قدری است که اگر بشر تا میلیون‌ها سال هم ابرکامپیوترها را ارتقاء دهد، نمی‌توانند «معادلات توازن بین سه دستگاه کفر و نفاق و ایمان» و نحوه برخورد با ظرفیت هریک را بر اساس «اراده خدای متعال» درک کنند. لذا ائمه اطهار (ع) همچون انبیاء گذشته، مأمور به «ضربه زدن به جامعه کفر و نفاق» بودند اما بر اساس رضایت و علم الهی، نه اینکه بخواهند به معنای مادی انقلابی‌گری، به غوغاسالاری و ابراز تهور و جسارت و... پردازند! آنها احکام «قیام و مبارزه و سکوت و تقیه و...» را از علم الهی و اراده خدای متعال گرفته و اگر مأمور به جنگ می‌شدند با تمام شجاعت می‌جنگیدند و اگر مأمور به سکوت می‌شدند با تمام قدرت بر کینه خود نسبت ائمه نفاق مسلط شده و سکوت اختیار می‌کردند! در عصر ما هم وقتی که حضرت امام (ره) از سال ۴۳ تا سال ۵۶ در اوج انزوا و فضای ساکت و پر از خمود بود، مجاهدین خلق به ایشان پیشنهاد همکاری دادند. علی‌رغم اینکه چنین پیشنهادی از نظر «تئوری قدرت مادی» بهترین فضا برای خروج از انزوای ایشان محسوب می‌شد، ولی ایشان با تمام صلابت و شجاعت دست رد بر سینه آنها می‌زدند! چرا که این عمل را متناسب با علم و اراده الهی تشخیص داده بود. اگر ما بخواهیم مال شخصی خود را از غاصبی بگیریم، سعی می‌کنیم یاران خود را زیاد کنیم تا بتوان آن مال را از دست او خارج کنیم! اما در زمانی که رژیم پهلوی اوج قدرت خود را می‌گذراند و جریان‌های مبارز از خط امام فاصله گرفته‌اند، حضرت امام (ره) یک ذره به این فکر نمی‌کند که از مسیری غیر از مسیر الهی، مبارزه خود را پیش ببرد.

لذا امیرالمومنین (ع) از طرفی، از طریق «مدیریت دستگاہ نفاق»، «دستگاہ کفر» را نابود کردند؛ از طرف دیگر دائماً مراقب افعال منافقین بودند که جامعه اسلامی را به «کفر جلی» برنگردانند؛ و از طرف سوم به حفظ «دستگاہ ایمان» — علی رغم کمی تعدادشان — همت گماردند. اما در زمان خلیفه سوم، به دلیل فتوحات جامعه اسلامی و آشنایی آنها با فرهنگ تمدن مادی روم و ایران، فرهنگ رفاه طلبی و کاخ نشینی وارد جامعه اسلامی شد. این در حالی بود که خلیفه اول و دوم حتی در خانه خود هم به اندک غذایی اکتفاء می کردند. لذا ورود فرهنگ تمدن مادی ایران و روم — و به تعبیر امروزی آن: «زندگی آمریکایی» — به جامعه اسلامی، بر مردم سخت آمد و موجب خشم جامعه شد. لذا مردم با روحیه انقلابی گری غیرقاعده مند و مادی، عثمان را کنار زدند و از حضرت درخواست خلافت کردند. حضرت با شروطی پذیرفتند ولی پذیرش حکومت از سوی ایشان به معنای تشکیل حکومتی با تکیه بر جامعه ناب اسلامی نبود. لذا پس از پذیرش خلافت، همان کسانی که به روابط نفاق آلود در امر قدرت و سیاست انس گرفته بودند، مدیریت امیرالمومنین را به چالش کشیدند و تهمت زدند که علی این ابی طالب با روش مدیریت جامعه آشنا نیست. بله! امیرالمومنین هیچگاه نمی خواست با تکیه به «تئوری قدرت مادی» و اخلاق امتیازدهی و قبیله گرایی و... جامعه را اداره کند و لذا در پاسخ به این اتهامات فرمود: «قَدْ يَرَى الْحُوْلُ الْقَلْبُ وَجَهَ الْحَيْلَةِ، وَ دُونَهَا حَاجِزٌ مِنْ تَقْوَى اللَّهِ، فَيَدْعُهَا رَأْيَ الْعَيْنِ، وَ يَنْتَهِي فُرْصَتَهَا مَنْ لَا جَرِيحَةَ لَهُ فِي الدِّينِ» اما این مخالفت ها سرانجام مردم را از حول امیرالمومنین پراکنده کرد و زمینه شهادت ایشان را فراهم ساخت.

بعد از ایشان، امام حسن مجتبی (ع) دچار آنهمه ابتلائات شد و در نهایت حکومت را دوباره غصب کردند و یارانش را شهید کردند و پدرشان را در منابر لعن و نفرین کردند و ایشان را در اوج انزوا و فشار قرار دادند. اما زمانی که معاویه بر منبر مسجد کوفه قرار می گیرد و امام حسن (ع) را در پله پایین تر از خود قرار می دهد تا از این طریق ایشان را تحقیر کند، امام حسن (ع) خطبه ای خواندند که معاویه گفت: «مانزلت علی الأرض إلا أظلمت علی الأرض، لقد هممت أن أبطش به و لکن رایت ان الإغضاء أقرب إلى العافیة» حسن بعد از خطبه از منبر پایین نیامد مگر اینکه دنیا بر من تیره و تار شد و تصمیم گرفتم او را بکشم اما دیدم رها کردن او به عافیت حکومتم نزدیک تر است. علی رغم این اتمام حجت و موضع گیری بی نظیر امام حسن مجتبی (ع)، کوفیان به حکومت معاویه تن دادند و بنی امیه نیز خلافت را به سمت سلطنت بردند.